

شیعه بودند هرچند که اکثریت سکنه قراء اطراف با سنی ها بود اهالی قم در همان قرن دهم پیرو مذهب تشیع بودند ولی سکنه عرب شهر بیش از عجم بود (اصطخری ۲۰۱) در قرن چهاردهم شهر قم یکی از کانونهای تعصب مذهبی تشیع بود (حمدالله قزوینی ۶۷) در این زمان عده ساکنین دائمی شهر زیاد نیست (تقریباً ۷۰۰۰) ولی قم از لحاظ اهمیت مذهبی دومین شهر ایران و زیارتگاه عده کثیری زوار است قبر حضرت فاطمه خواهر امام علی ابن موسی الرضا که در مشهد مدفون است در قم واقع شده عمارت کنونی مقبره را فتحعلیشاه در قرن نوزدهم بنا کرده است قبور عده کثیری از شاهان ایران از قرن هفدهم باینطرف و همچنین مقابر بسیاری از بزرگان و مشایخ در قم واقع شده است

راه از قم بری سابقاً از پل معروف به پل دلاک بود که بلاواسطه در شمال قریه کناره گرد واقع شده بود دریاچه بزرگ حوض سلطان فقط در سال ۱۷۷۳ بواسطه شکستن سد رود قره بچای تشکیل یافت به لرد کرزن (جلد ۲ ص ۴) گفته بودند که این سد را امین السلطان صدراعظم عمداً خراب کرد تا راه قافله رو سابق را از بین ببرد و راه را از جاده جدیدی که خود از ساخته و از علی آباد و منظریه میگذشت قرار بدهد در قرن چهاردهم که شهر عمده ایران سلطانیه بود راهی از سلطانیه به قم ذکر میکنند که از سنوه و آوه میگذشته و از آنجا بکاشان و اصفهان میرفته (حمدالله قزوینی ۱۸۴)

لرستان و خوزستان

از مغرب اصفهان مستقیماً چند رشته سلاسل جبال متوازی شروع میشود که سرحد غربی فلات ایران را تشکیل میدهند جغرافیا نویسان عرب از همدان باصفهان دو جاده را شرح میدهند که هر دو از شهر بروجرود گذشته و در ده فرسخی جنوب شهر بروجرود در نزدیکی شهر کرج که در این زمان برقرار نیست منشعب میشوند راه شرقی از شهر جربادقان که در این زمان گلپایگان نامیده میشود میگذشته علاوه بر آن از راهی اسم میبرند که از همدان و راه نهاوند بجنوب و خوزستان میرفته و تا شهر جندی شاپور که امروزه خرابه‌های آن در جنوب شرقی دزفول واقع است امتداد داشته بالاخره در قرن چهاردهم (حمدالله قزوینی ۱۷) از راهی سخن می‌راند که از بغداد باصفهان میرفته و از نهاوند و بروجرود عبور میکرده

در کوهستان واقعه در جنوب بروجرود الی جلگه ساحلی خوزستان دو قوم نیمه چادر نشین «لر و بختیاری» سکونت دارند که هر دو از نژاد آریین هستند در زمان قدیم ساکنین این سرزمین قومی بود از نژاد غیر آریین که با اسم کوسی (Cossaei) نامیده میشد صفحه لرستان همیشه بدو قسمت عمده منقسم بوده که یکی قسمت شمال غربی و یا لر کوچک و دیگر قسمت جنوب شرقی و یا لر بزرگ سرحد بین این دو بنا بقول کرزن (ج ۲ ص ۲۷۳) رود آب دیر است که شعبه‌ایست از کارون و بنا بقول توماسکی (۳۸) سلسله جبال بر از برفی است که بروجرود در امتداد آن واقع شده است سلسله عمده کوه کبیر صفحه لر کوچک را دو قسمت میکند که

یکی پیش کوه و دیگری پشت کوه است در لرستان کوچک از قرن ۱۲ الی ۱۶ سلسله مخصوصی از اتابکان سلطنت داشت (ان پول ترجمه بازنوادی ص ۱۴۷) بازار تجارتمی که الوار در ایام صلح محصولات گله‌های خود را در آنجا فروخته و آنچه لازم دارند خریداری میکنند شهر بروجرد است از قراریکه تومانسکی (۴۰) مینویسد برخی از الوار و بختیارها تمام مراحل زندگانی ساکن را طی و تمدن ایرانی و اسلامی را بالتمام قبول کرده نخته‌قاپو شده‌اند و جمعی دیگر خانه بدوش و حتی تشکیلاتی را که معمولاً صحرائشینان دارا هستند فاقد میباشند اکثر لرهای ساکن در نواحی شمالی نزدیکی همدان و بروجرد و نهاوند زندگی میکنند صحرائشینان به طوائف متعددی منقسم شده و هر یک توشمال یا قائندی دارند الوار فیلی که در پشتکوه ساکن هستند بیش از همه پاکی صفات و خصائص اولیه طایفگی را محفوظ داشته‌اند رئیس عمده الوار فیلی صاحب لقب عربی «والی» و درجه نظامی امیر تومانی میباشد وی در حقیقت امر تقریباً مستقل و در قید اطاعت دولت ایران نیست و حتی مالیات هم بدولت نمیدهد محل اقامت والی پشتکوه از سمت شرق بواسطه جبال صعب العبوری که بلندترین کوههای ایران محسوب میشوند محفوظ میباشد

این مسئله هنوز مختلف فیه است که آیا اصل لرها و بختیارها از کجا است زبان اینان بطوریکه از روی اطلاعات موجوده معلوم میشود

(۱) بدیهی است که این بیانات مربوط بدوره ضعف قاجاریه است چه در عصر اقتدار سدهنشاهی پهنوی نام الوار از فیلی و غیره کاملاً مطیع و باجگذار دولت مرکزی هستند - م)

شیده زبان کرده‌ی است از قراریکه نومانسکی (۴۲) می‌نویسد و جنات و
بشرد آریائی لرها بیش از ایرانیان خالص و محفوظ مانده است وضعیت
زن در نزد آنان مثل تمام صحرا نشینان به مراتب بهتر از وضعیتی است که
زنها در نزد مسلمین ساکن دارا هستند حتی زهای الواری که زندگانی
ساکن اختیار کرده اند بدون حجاب هستند پروفسور ژوکوسکی که در
ایام اقامت خود در ایران ضمناً تصنیف های مخصوص مادران را که در
موقع خوابانیدن اطفال میخوانند جمع آوری کرده و بعد مقاله در اینباب
انتشار داده است می‌نویسد که بین تصنیفات ایرانیان و بختیاری ها و
نظریاتی که هر يك از اینان نسبت بتصنیفات خود دارند فرق فاحشی موجود
است در موقعی که ایرانیان با نهایت اکراه از این تصنیفات خود صحبت
میداشتند بر عکس بختیارها بداشتن همچو تصنیفاتی مباحث کرده و
بین آوازه‌های مخصوص زنها و مردها هیچگونه فرقی قائل نمیشدند چه
زن بختیاری برای مرد يك دوست با وفا و صديق و معاون صمیمی است
بختیارها به پروفسور ژوکوسکی چنین گفته بودند :

« ما بختیارها دریای مواجی هستیم تصنیفات و آوازه‌های ما تمام
شدنی نیست اگر آنچه را که حالیه موجود و از اجداد ما رسیده بد
آنچه جدیداً ساخته میشود جمع آوری کنیم چندین برابر شده‌اند حکیه
ابوالقاسم فردوسی خواهد شد »

بختیارها سکنه لر بزرگ را تشکیل داده و در سرزمینی که از
شمال برآه بر وجود داجنجهان و از جنوب برآه در فون برآه برآمده هستند
است زندگانی میکنند و از حیث سرز زندگانی و زبان سببه لر ها هستند
هر چند که بختیارها بیش از لرها متمایل و صاحب طایب محسوب و به مراتب

بیشتر مطیع نفوذ تمدن شده اند قسمت عمده آنها زندگانی ساکن اختیار کرده اند بختیارها بدو شاخه عمده چهار لنگ و هفت لنگ تقسیم شده اند قسمت عمده آنها زندگانی تخته قابو اختیار کرده است در قسمت اداری با اینکه اداره امور در دست خودبختیاری است معیناً باصفهانی و بروجردی منقسم شده اند از قراریکه تومانسکی (۴۵) مینویسد رؤسای رسمی ایل که ایلخانی و ایل بیگی باشند چندان نفوذی ندارند در ضمن نفوذ ایل بیگی نسبتاً بیشتر است بنا بقول پروفیسور ژرکوسکی وظیفه ایلخانی تقدیم خراج بدولت ایران است از قرون وسطی در لرستان بزرگ هم سلسله مخصوصی از اتابکان سلطنت میکردند و از قرن دوازدهم الی پانزدهم سلسله هزار اسب سلطنت داشته و پایتخت آنها شهر ایذج بوده که در این زمان قریه مالیر و خرابه های زیادی که اغلب آنها از عهد ساسانیان است در آنجا دیده میشود از قراریکه حدس میزنند شهر عمده کوهستانهای قدیم «کوسی ها» در همین مکان واقع شده بود صحرا نشینان معمولاً در فصل زمستان از کوه هابجلگه عربستان و یا سوزبان قدیم سرآزیر میشوند سوزبان و یا خوزستان از لحاظ جغرافیائی بالتمام در جزو حوضه خلیج فارس داخل میباشد کارون که شهر عمده این ولایت است در این زمان به شط العرب میریزد ولی بعضی همچو حدس میزنند که در زمان تاریخی قدیم دجله و فرات و رودهای سوزبان هر يك مصب جداگانه در خلیج داشتند نام سامی سوزبان که عیلام است در تورات دیده میشود بطوریکه از روی کتیبه ها و خرابه ها مستفاد میگردد سرزمین سوزبان مدتها قبل از ظهور آریین ها بدرجه تمدن عمده ارتقا یافته بود تفاوت بین زبان مانی که در قدیم ساکن سوزبان بوده و السنه سامی و آریائی بیک درجه

است لهجه دیگر از این زبان یکی از سه زبانی است که کتیبه های هخامنشیان نوشته شده یعنی همان زبانی که سابقاً زبان مدی میدانستند وینکلر (۱۱۴) سعی دارد ثابت کند که در اینجا زبان ولایت آنزان استعمال شده و پادشاه آنزان بطوریکه از روی کتیبه های بابل معلوم میشود کورس بوده بعقیده وینکلر آنزان و سوزیان نه چنین است که هر دو عبارت از يك ولایت هستند چنانکه بعضی ها اینطور تصور کرده اند در کتیبه های آشور از آنزان و عیلام هر کدام جداگانه اسم برده اند وینکلر ولایت آنزان را در کردستان ایران نزدیکی کوه بیستون قرار میدهد از همین جا بوده که بقسمت شمالی بابل تاخت و تاز میکردند

بنا بقول کرزن کلمه خوزستان و عربستان در معنی هر دو کاملاً یکی است و در این زمان اولی تقریباً استعمال نمیشود در زمان جغرافیا نویسان قرن دهم مراد از خوزستان مثل عربستان امروزه جلگه قسمت سفلی رودهای آیرا میدانستند که بدریا میریزند فقط ایدج و سلاسل جبال واقع در حوالی آنرا در جزو این جلگه داخل میکردند هوای سر زمین خوزستان که از شمال بواسطه جبال محفوظ است گرم و بنا بگفته بعضی جغرافیا نویسان در هیچ جای خوزستان برف نمی بارید (اصطخری ۹۰-۹۱- مقدسی (۴۱۴) فقط ایدج را استثنا قرار داده علاوه می کند که از اینجا برف را بسائر شهرهای خوزستان میبردند نخل خرمانیشکر همه جا عمل می آمد بنا بگفته مقدسی (۴۱۶) تمدن فنند ایران و عراق و یمن از خوزستان میرفت از روده های خوزستان غریبتر از همه رود کرخه است که در قدیم Choaspes بوده خرابه های ایوان کرخه در کنار کرخه واقع شده ایوان کرخه ظاهراً از بندهای قبل از اسلام است

هر چند که در اواخر قرن دهم هم اسمی از شهر کرخه میبرند و مقدسی (۴۰۸) آنجا را قریه بازار گاه کوچکی مینامد در ساحل مجرای قدیم قسمت سفلی کرخه شهر حویزه واقع شده بود که در زمان صفویه نام آن غالباً در مسکوکات دیده میشود ولی امروزه خرابه‌های آن نمایان است در زمان اخیر حویزه پایتخت شیخ عرب بود که با لقب والی عربستان در آن سامان حکمرانی داشت و فقط اسماً مطیع دولت ایران بود

بین رود کرخه و رود بزرگ آب دیز رود آب شور جریان دارد که شعبه آب دیز است (کرزن ج ۲ ص ۳۰۹) کلمه آب شور را مخفف اسم شاپور میدانند) در کنار آب شور خرابه‌های سوز قدیم واقع شده که هنوز تحقیقات راجعه بآن با تمام نرسیده است تحقیقات در آثار قدیمه و زیر خاکی سوز در اواسط قرن نوزدهم و بتوسط لوفتوس و ویلیامس شروع و در عشر هشتم قرن نوزدهم بتوسط دیولافوا و در حدود عشر نهم بتوسط دو هیئت مورگان تعقیب شد چنانکه معروف است سوز شهر عمده ایران و مرکز شکوه و اقتدار سلاطین هخامنشی ایران بشمار میآمده در دوره ساسانیان شهر سوز ظاهراً بنیایه بعضی شهرهای خوزستان نمیرسید در زمان فتح عرب سوز بدست قشون عمر خراب شد ولی بعدها ترمیم یافت و جغرافیایانویسان قرن دهم با اسم السوس ذکری از سوز میکنند هر چند که در آن دوره فقط ربض شهر مسکون بود (مقدسی ۴۰۷) بعقیده اعراب قبر دانیال پیغمبر در قعر رود نزدیک شهر واقع بود رو بروی همان مکان مسجد زبیدی قرار گرفته بود (مقدسی ۴۰۷-۴۰۸) در این زمان قبر دانیال را در عمارتی نشان میدهند که در ساحل رودخانه قدری پائین تر از خرابه‌های عمده واقع شده است در کنار آب دیز در سر حد خاک

بختیاری شهر دزفول واقع شده دزفول این نام را از اسم پل عالی دارد که از بناهای دوره ساسانیان میباشد قسمت قدیمتر پل از سنک و قسمت بالای آن از آجر ساخته شده است بنای پل را بشاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹) نسبت میدهند در قرن چهاردهم شرف‌الدین یزدی (ج ۱ ص ۵۸۹-۵۹۰) مورخ تیمور که در سال ۱۳۹۳ از اینجا عبور کرده شرح مفصلی راجع به پل نگاشته است

بنای شهر چندیشاپور را که خرابه‌های آن در جنوب شرقی دزفول واقع است بنا بعضی اخبار بشاپور دوم و بنا بر برخی اخباریکه بیشتر طرف وثوق است بشاپور اول نسبت میدهند که در قرن سوم سلطنت میکرده مطابق گفته‌های مورخین ایرانی شاپور اول اسرائی را که از شهر انطاکیه شام گرفته بود در چندیشاپور سکونت داد شهر جدید بنام شامی بت لایات موسوم شد و ایرانیان ظاهراً کلمه بلا باد را از آن ترکیب کرده و افسانه راجع بشرکت پیری بلا نام در بنی شهر ساخته اند معنای شامی کلمه لایات هم ظاهراً مشکوک است کلمه بت البته معنی خانه و منزل را دارد

ایرانیان کلمه چندیشاپور را مأخوذ از « به از آندو شاپور » (یعنی بهتر از انطاکیه شاپور) میدانند نیولدکه (Tabari, 42) این اشتقاق را رد میکند و تصور میکند که شهر در زمان ساسانیان ابتدا به وندو شاپور موسوم بوده هارکوارت (۱۴۵) تصور می‌کند که وندیشاپور است و آنرا مخفف Weh-Antjek-i-Schalpuhr یعنی « انطاکیه بهتر (نو) شاپور » میدانند عربی همیشة چندیشاپور مینویسند و ضمناً این یا صدای کسره فرسی را میدهند ولی چون « دین » کلمه‌ای

اضافه نیست و بعضی تصورات مربوطه بعلم زبان شناسی نیولند که را وادار میکند که جندیشابور را بمعنای « قشون » و یا « معسکر » شایبور که بنظر اول تقریباً مسلم میآید رد کند جندیشابور در زمان ساسانیان شهر عمده خوزستان بود مسند اسقف بزرگ نسا طره و مدرسه طبی آنها در همین شهر بود در قرن نهم که یعقوب لیث تقریباً تمام ایران را مسخر ساخت میخواست جندیشابور را برای پایتختی خود انتخاب کند وی در همین شهر وفات یافت و بسینه خاک سپرده شد مقدسی (۴۰۸) راجع به جندیشابور گوید که این شهر از دست « کردها » یعنی کوچ نشین های آریائی صدمه های فراوان دیده بود ولی شهر در زمان مقدسی بحاصلخیزی حوالی خود مشهور بود تمام قندی که در خراسان و « جبال » یعنی ولایت کوهستانی شمال خوزستان بمصرف میرسید از همینجا حمل میشد در اینزمان خرابه های جندیشابور به شاه آباد معروف است بعد ها شهر اهمیت خود را بدزفول واگذار کرد و دزفول در قرن نوزدهم مرکز حکومتی خوزستان شد و عدّه نفوس آن در اینزمان بالغ بر ۱۶۰۰۰ نفر است یعنی جمعیت آن دو برابر از شوشتر بیشتر است

آب دیز بکارون میریزد که رود عمده خوزستان است اهواز که در عهد جغرافیا نویسان قرن دهم پایتخت اینولایت بود و هم شوشتر که عربها تستر گویند و در اینزمان شهر عمده خوزستان است هر دو بر ساحل این رود قرار گرفته اند

شهر بر روی تپه قرار گرفته خانه های آن دارای دو طبقه و از سنگ و آجر است شوشتر تا اینزمان قسمتی از اهمیت صنعتی خود را

محفوظ داشته است امروزه هم پارچه‌های ابریشمی ونخی در آنجا می‌یافتند در قرن دهم کسوت کعبه را در شوستر تهیه میکردند (اصطخری ۹۲) عدّه نفوس شهر در اینزمان بنا بقول کردن از ۸۰۰۰ تجاوز نمیکند رود کارون در اینجا بطرف غرب می‌پیچد سد معروف در پائین شهر قرار گرفته و پلی مرکب از ۴۱ چشمه بر آن است این بنا را در قرن سوم شاپور اول احداث کرده ولی از آنزمان بعد چند مرتبه تعمیر و ترمیم شده است بنا بروایتی سد و پل بدست اسرای رومی با شرکت خود والریان امپراطور اسیر روم ساخته شده و بدینجهت سد و پل را « بند قیصر » و « پل قیصر » مینامیدند جغرافیا نویسان قرن دهم (اصطخری ۸۹) سد را بعبارت فارسی شادروان نام برده اند مقصود از احداث این سد و بناهای دیگر در رود مزبور این بوده که سطح آب را بالا آورده و بدینوسیله آب را باراضی مرتفع جاری سازند علاوه بر آن سدی که برودخانه احداث کرده بودند مثل اینزمان عدّه زیادی آسیابهای آبی را بکار میانداخت

بنا بقول کوزن (ج ۲ ص ۳۷۲-۳۷۴) سد والریان را بند میزان مینامند بند قیصر اسم سد دیگری بود که قدری بالاتر از شهر و برای نهر آب گرگر ساخته بودند سد اخیرالذکر هم چند مرتبه اصلاح شده است بنای سنگی کنونی در قرن نوزدهم احداث شده است بالاخره جزیره که بین رودخانه و نهر آب گرگر تشکیل میشود با آب نهر میناو مشروب شده میناو مطابق قول کوزن (ج ۲ ص ۳۷۶) مخفف میان آب است رولینسون شرح این نهر را تحت عنوان آب میان آب یعنی « آب میان دو آب » نوشته است بر این نهر چند سد ساخته اند

و در میان آنها پل لشکر قرار گرفته است جغرافیا نویسان عرب آب گرگر را مشرقان مینامند از قرار معلوم نهر در آن عهد یدش از این زمان رو بجنوب امتداد یافته و تا خود شهر اهواز میرسید بفاصله یکمزل از شوشتر در جائیکه راه فارس از طرف رامهرمز به نهر میرسید شهر عسکر مکرم قرار گرفته بود شهر با اسم یکی از سرکردگان حجاج که اردوگاهش در اینمکان بود نامیده شده است بنا بقول حمد الله قزوینی (۱۱۲) در اینمکان یک شهر ساسانی واقع شده بود که برج شاپور نام داشت در اینجا جبری مرکب از هیجده جهاز بر نهر ساخته بودند از این نقطه تا اهواز هشت فرسخ بود اصطخری (۸۹ - ۹۰) که خود این مرحله را طی کرده منویسد که شش فرسخ را بر روی آب سیر میکردند بعد آبی نبود و بقیه راه را با اسب از وسط مسیر نهر میگذشتند از قراریکه حدس میزنند خرابه های شهر عسکر مکرم در نزدیکی سد بندقیر واقع شده که آنجا را هم از سنگ ساخته اند در نزدیکی همین بند آب دیز و آب گرگر با کارون متصل میشوند بنا بقول کرزن (ج ۲ ص ۳۵۸) از مجرای آب که اصطخری تعریف میکنند در این ایام هیچ اثری پدیدار نیست

در قرن دهم اهواز مهمترین شهر خوزستان و در هر دو ساحل مسیل خشک مشرقان قرار گرفته بود قسمت عمده شهر با بازارها در ساحل یسار رودخانه که سمت شرقی آن بود واقع شده و قسمتی از شهر که در ساحل دیگر قرار گرفته بود مثل این بود که در جزیره بین نهر و مسیل عمده واقع شده است قسمتهای دوگانه شهر بوسیله پل آجری "قنطرة هندوان" بهم پیوسته بود در قرن دهم عضدالدوله پل را

خراب کرد و پیل نوی ساخت ولی اهالی نام سابق را محفوظ داشتند در شهر تجارت مهمی از راه خشکی و دریا تمرکز یافته بود از این شهر جهازات را به بصره میفرستادند (مقدسی ۴۱۱ - ۴۱۲) شهر اهواز در ابتدا سوق الاهواز نام داشت و این اسمی است که در بعضی تألیفات جغرافیائی و مخصوصاً بر روی سکه ها دیده میشود

اهواز بزبان عربی صیغه جضع کلمه ایست که برای تشخیص ملتی که در نزد نویسندگان کلاسیک با اسم «او کسی یوی» *Alaia* (آندره اس) معروف است استعمال میشود بواسطه توسعه تجارت کثرتاً عده قراء بازارگاه در این قسمت خوزستان بسیار فراوان بود و در هر يك از این قراء هفته یکروز بازارگاه تشکیل میشد و اسامی اینام هفته بکلمه سوق اضافه میشد قریه سوق الاربعاء که در اینزمانهم در بعضی نقشه ها مذکور میشود پیش از همه شهرت داشت برطبق نگارشات جغرافیای نویسن قرن دهم سوق الاربعاء در نیمه راه بین اهواز و قریه حصن مهدی واقع شده بود و این آخری در نزدیکی جائی بود که آبهای خوزستان بدرین میریخت (مقدسی ۴۱۹)

در اینزمان رود کارون چنانکه معروف است بشط العرب میریزد یعنی بقسمت سفلائی اتصال دجله با فرات اطلاعات نویسندگان کلاسیک و ادار میکنند همچو تصور کنیم که در عهد اسکندر مقدونی دجله و خواسپ یعنی آب کرخه و پاسی تیکر یعنی کارون و شید هم فرات بخلیج باطلاقی بزرگی که بوسیله خاک ساحلی از دریا جدا شده بود میریختند رسوب رودخانه ها بتدریج ته نشین شده و خلیج را پر کرده اند و بعد از آن دلتای کنونی رودخانه ها تشکیل شد (آندره اس)

در دورهٔ اعراب کارون مصب مخصوصی داشت بین قریهٔ حصن مهدی که برکنار کارون و قریهٔ بیان بر ساحل دجله فحوظهٔ نمکزاری بود جهازاتی که از اهواز و حصن مهدی عزیمت میکردند وارد دریا شده و از دریا بمصب دجله میرفتند در زمان عضدالدوله یعنی در نیمهٔ دوم قرن دهم نهری بطول چهار فرسخ از کارون بدجله کشیدند و جهازات از این نهر شروع با استفاده نمودند (مقدسی ۴۱۹) احتمال کلی بر اینست که همین نهر بعدها مسیر عمدهٔ رودخانه واقع شد این طرز تشکیل مسیر مزبور را همه تصدیق میکنند ولی بنا بقول کرزن (ج ۲ ص ۳۳۶) «کسی نمیداند که این نهر در چه زمانی حفر شده» از قرار معلوم نهر دیگری که طولش بیشتر بود قبل از عضدالدوله و در نیمهٔ اول قرن دهم احداث شده بود زیرا قدامه (که اندکی بعد از سال ۹۲۸ بتالیف کتاب خود اشتغال داشت و در ۹۴۸-۹۴۹ (۳۳۷ هجری) قبل از جلوس عضدالدوله بسطنت (۳۳۸ هجری) وفات یافته از این نهر اسم میبرد قدامه (۱۵۲) این نهر را «نهرالجدید» نامیده و میگوید که از حصن مهدی تا بیان در امتداد نهر هشت فرسخ بود و حال آنکه از راه خشکی شش فرسخ بود کرزن بهمشیر را «مصب اصلی و طبیعی کارون» میداند ولی در قرن دهم از قرار معلوم مصب مزبور شرقتر بود زیرا بطوریکه دیدیم مقدسی طول نهر را چهار فرسخ معین میکند ولی طول نهر که بهمشیر را با شط العرب متصل میکند بیش از سه میل انگلیسی نیست احتمال کلی دارد که مصب کارون در قرن دهم مسیری بوده که در نقشه کرزن تحت عنوان Karunel Amieh ذکر شده است از شهر ارجان که با فارس هم سرحد بود راه مخصوصی به حصن مهدی

میرفت در وسط راه بین ارجان و حصن مهدی از شهر بزرگی بنام دورق
اسم میبرد که نقطه تجارتنی مهمی بوده و بر راه زواری که از فارس
و کرمان باماکن متبرکه می رفتند قرار گرفته بود (اصطخری ۹۵
مقدس ۴۱۲)

از جمله سایر بلاد صنعتی خوزستان یکی هم قریه قرقوب است
که در راه ارجان به واسطه بفاصله یکمزل در غرب سوز واقع شده بود
و در آنجا پارچه‌هایی میباقتند که بقرقوبی معروف بوده عربها پارچه‌های
قرقوبی را سوسنچرد میگفتند و سوسنچرد را مشتق از کلمه فارسی سوزن
دانسته اند در همان محل بفاصله اندکی از سوز قریه بسنی واقع شده بود
و در آنجا «ستوری» تهیه میکردند که در تمام عالم اسلام رواج داشت
و ستور هائیرا که در سایر قراء تهیه میکردند با اسم بسنی میخواندند
(اصطخری ۹۳) ترقی عمده صنایع در قسمت غربی ولایت دلالت بدان
دارد که اصل صنایع اینجا از مصر و آسیای غربی بود تجارت بحری
همیشه در دست سامیها بود و در اینزمان قسمت عمده آن در دست
اعراب است خداوندان ایرانی خوزستان گاهی مثل عهد ساسانیان و
همینطور از زمان سلطنت ناصرالدین شاه سعی میکردند که از منافع
این تجارت بهره مند شوند و گاهی نسبت بدان نکلی خونسرد بودند
کوشمید (۵۶) این حقیقت را متذکر میشود که اشکانیان که در قرن دوم
قبل از میلاد ایران را متصرف بودند هیچگونه اهمیتی برای رسیدن
بدریا ظاهر نساختند متصرفات بلاواسطه آنها ممکن بود در یکمساحت
کوچکی در نزدیکی فرات با دریا هم سرحد بشود ولی در اینجا هم آنها
اجازه دادند که دولت باجگذار کوچک ولی ثروتمند مسه نه (بیونانی)

که اعراب هيسان و ايرانيان هشان گويند تشكيل بشود شهر عمده اين ملك خاراكس بود كه خود ولايت هم با اسم شهر مزبور Characene ناصيده ميشد خداوندان اين دولت با جگزار كوچك بمراتب بيش از «پادشاهان بزرگ» اشكاني در تجارت دنيا شركت و فعاليت داشتند

توسعه تجارت و صنايع در خوزستان مثل هميشه موجباتي براي ترقي حيات معنوي فراهم ساخته بود فرقه اعتزال كه در اسلام بيش از هر فرقه ديگر فلسفي است در خوزستان بيش از هر جائي شيوع بافت بنا بقول مقدسي (۴۱۳) يكي از مراکز علماء معتزله كتابخانه بزرگ رامهرمز بود كه از حيث غنا فقط از كتابخانه بصره عقب ميماند

گردستان و بین‌النهرین

همانطوریکه راهی از مملکت عدی از طریق همدان به بین‌النهرین میرفت راهی هم از فارس و خوزستان از طریق سوز به بین‌النهرین یعنی مرکز تمدن عتیق آسیا واقع بود راهی که از همدان به بغداد میرفت همیشه اهمیت بیشتری داشت در دوره اعراب راه مزبور در جزو شاهراه تجارتی بود که از آسیای غربی به آسیای شرقی میرفت و بهمین جهت جغرافیایان و مسافران عرب با تفصیل خاصی آنرا شرح میدهند مفصلتر از همه شرحی است که ابن رسته (۱۶۳-۱۶۲) مینویسد پس از حرکت از همدان و عبور از سلسله کوه اوند که عربها اوند و قدیم اورونت میگفتند وارد اسدآباد میشدند و بنا بر راههای دیگری بقریه خندان که اندکی جنوبتر بود میرسیدند بعد از دره های کوهستانی که ایمن از دزدان بود گذشته بقلعه قصر النصوص که حایه کنکاور است و از آنجا بقریه دکان (راهیکه رو بجنوب شرق بمهاوند و اصفهن میرفت از همین دکان جدا میشد و نه از کنکاور چنانکه در این زمان دیده میشود) و از دکان به قرماسین یا قرماشین که امروزه کرمانشاه یا بعبارت صحیحتر کرمانشاهان نامیده میشود میرسیدند در راه بین دکان و قرماسین از کوه کوه معروف به بهستون یا بستون (شاید در باغیستان این اوروس مینویسد و احتمال کلی دارد که باغیستان این فارسی بستان بوده که از کلمه بغ بمعنی خدا است) عیگذاشتند بر روی همین کوه است که مفصلترین کتیبه های ساسانی که تا زمان ما محفوظ مانده نقش شده است این کتیبه ها از جلوس داریوش پایتخت سلطنت و فتوحات و غلبه بر یاشین

سخن میرانند نقشهای برجسته صورت شاه و رؤسای یاغیانرا که اسیر و نزدوی آورده اند نشان میدهند کتیبه برحسب معمول بسه زبان نوشته شده در خود کتیبه اظهار میشود که سوادى از آن بولایات فرستاده شده تا تمام مات بتواند برآن مطلع شود اول کسی که از روی کتیبه ها سواد برداشته و موفق بخواندن آنها شد رولینسون بود در این قسمت راهرا از سنگ شوسه کرده بودند و سایه کوه بیستون بروی شوسه میافتاد

در انتهای غربی کوه بفاصله شش فرسخ از کرمانشاه حجاری برجسته از زمان ساسانیان مانده که بطاق بستان معروف است در اینجا دو طاق بر سنگ کنده اند سمت عقبی طاق بزرگ حجاریهای برجسته دارد که درمیان آنها صورت يك سوار ایرانی زره پوشی جلب توجه میکند بر دیوارهای طرفین پرده های شکارگاه نقش کرده اند بر بالای طاق صورت ربه النوع فتح و غیره را نقش کرده اند که اثر نفوذ صنایع روم در آنها نمایان است در طالار کوچک صورت شاپور دوم و شاپور سوم را نقش کرده اند کرزن (ج ۱ ص ۵۶۱) عقیده نقل میکند دایر بر اینکه سوار مسلح صورت خسرو دوم است و تمام این بنا منسوب بدوره ایست که سلطنت ابن پادشاه با شرکت عساکر ماوریکى امپراطور بیزانس مستقر گردید و همین است علت اصول کلاسیک حجاریها که بر کار استادان رومی گواهی میدهند عربها (ابن رسته ۱۶۶) که این طاقرا باسم شبذیز نام میبرند تصاویر اینجا را منسوب بخسرو دوم و زن او شیرین دانسته اند در بعضی روایات اصل شیرین را یونانی گفته اند و حال آنکه اشتباه است ولی باید گفت که استادان رومی ممکن بود

که در جزو اسرای نظامی هم برای انجام این قبیل کارها بکار برده شوند و شاید تمام این بنا بطوریکه پوستی (۴۷۰) تصور میکند مربوط بقرن چهارم و زمان شاپور دوم و شاپور سوم است.

کرمانشاهان پایتخت کردستان ایران است و روایت کنند که آنرا وره ران (بهرام) چهارم (۳۸۸-۳۹۹) پادشاه ساسانی ساخته است بهرام قبل از جلوس بسلطنت حکمران کرمان بود و بدینجهت لقب کرمانشاه داشت شهر در جلگه ماهیدشت قرار گرفته و در اینزمان چون بر سر شاهراه زوار کربلا واقع شده تا یکدرجه دارای اهمیت تجارتنی میباشد عدد نفوس شهر به چهل هزار میرسد کزنفن در «سیرویدی» کردها را بنام کردوخ نامیده در کتیبه‌های میخی بطوریکه تصور میکنند کردها را Kudraha (کرزن ج ۱ ص ۵۵۰) نامیده اند کردها غربیترین شاخه ایرانیها را تشکیل میدهند شاید طایفه کرد از اختلاط فاتحین ایرانی با سکنه سابق مملکت کوهستانی تشکیل شده اند کردها از لحاظ ملی اهمیت مستقلی در تاریخ نداشتند ولی بعضی دستجات آنان مثل دستجات سایر اقوام جنگجو داخل در خدمت سلاطین شده و رؤسای آنها غالباً بمقامات عالیہ رسیده اند ضالاح‌الدین معروف که در دوره جنگهای صلیبی برجسته‌ترین مبارز مسلمین بود کرد بود بیشتر کردهای ایران سنی شافعی هستند بعضی از کردها که زیاده تحت نفوذ ایرانی درآمده اند شیعه شده اند گذشته از آن فرقه علی‌اللهی که علی را مظهر خدا دانند در بین کردها شیوع دارد در نزدیکی کرمانشاه قسمتی از کردها در دهت زندگانی میکنند و تقریباً هیچ فرقی با ایرانیان ندارند ولایت کرمانشاه از حیث تهیه غلات یکی از

پرنورترین ولایات ایران است در چادرهای اکراد کوچ نشین مثل چادرهای تراکمه و قالیهائی عیبافند که خواهان فراوان دارد از جمله ماهیدشت چند راه برود حلوانچای میرود رود مزبور این نام را از شهر حلوان دارد که در زمان آشوریها برجها بود جغرافیایانویسان عرب از قرار معلوم راهی را که از سرپل و کردند میرفت تعریف میکنند در انتهای غربی گردنه که وادی آب کردند را که خود شعبه کرخه است از وادی ماهیدشت جدا میکند در قریه آخرین که سکنه کرد داشت معبد آتش پرستان قرار گرفته بود و زوار ممالک مختلفه در این معبد جمع میآمدند از آنجا تا گردنه حلوانرا از جمله اکراد ایمن میدانستند از رود حلوان دو مرتبه عبور میکردند و هر دو دفعه از روی پل خود شهر حلوان در سمت یسار رود بر جنوب سرپل واقع شده بود در وسط گردنه بتای مدوری از زمان ساسانیان با کف مرمر برقرار بود که تا با امروز پا برجاست بفاصله پنج فرسخ در سمت شمال غربی حلوان در ساحل یمین رود قریه قصر شیرین واقع شده بود که در اینزمانهم خرابه های قصر خسرو دوم و قلعه زمان وی نمایانست شرح قصر و قلعه مفصلاً در راپورت سفر مورگان (ج ۴ ص ۱۰۱-۱۰۲) نگاشته شده است از قصر تا خانقین که در اینزمان جزو حدود عراق است شش فرسخ میسر دهند در آنزمانهم مثل امروز در نزدیکی خانقین پل بزرگی بر روی رود برقرار بود در قرون وسطی غالباً گردنه حلوانرا که در شرق حلوانچای واقع است سرحد عراق عرب میدانستند جغرافیایانویسان قرن دهم شهر حلوانرا هم در فصل راجع بعراق و هم در فصل راجع بجبال شرح میدهند (اصطخری ۸۷ و ۲۰۰) در راهیکه از خانقین بیغداد

میرود خرابه های جالب توجهی از شهر بزرگ دستگرد بجا مانده که از شهر های دوره ساسانیان و عربها دسکره میگفتند و حال اسگی بغداد گویند که در نزدیکی قریه شهر و بان در شانزده فرسخی بغداد و چهارده فرسخی خانقین واقع شده است بنا بگفته ابن رسته (۱۶۳) خود اهالی از ترس بدویها شهر را ترك گفته و بقعه واقعه در بالای تپه رفتند از قراریکه تعریف میکرده اند اینجا محبس یکی از ساسانیان بوده در اینزمانهم خرابه های مزبور را زندان گویند (یوستی ۳۸۶)

عراق عرب یا بابل قدیم آخرین ولایتی بوده که در آنجا عنصر ایرانی تا یکدرجه کسب اهمیت نموده بود چنانکه معروف است سیادت سیاسی ایرانیان يك مدتی در تمام آسیای غربی و مصر بسط یافته بود لیکن در این نقاط در هیچ زمانی عده معتناهی از مهاجرین ایرانی وجود نداشت از طرف دیگر بابل نظر بحاصلخیزی و موقعیت مفید جغرافیائی مرکز یکسلسله دول واقعه شده بود و در زمانیکه یکی از پایتختها و گاهی هم پایتخت عمده سلاطین ایران بود میبایستی که عده معتناهی از عناصر ایرانی در جزو سکنه آن داخل شده باشند مرکز قدیم این ولایت یعنی بابل در قرن ششم قبل از میلاد در زمان بخت النصر شهر تجارتی عظیمی شد بخت النصر دیواری بدور شهر کشید که هشتاد و چهار ورست محیط آن بود و بنا بقول (یوستی ۳۶۳)

بیشتر بیالتی شباهت داشت که بقعه عبدالله شده بود بابل در زمان هخامنشیان هم یکی از پایتختهای این سلسله بود اسکندر رومی میخواست بابل را پایتخت دولت عالمگیری که وی بیجد آن امیدوار بود قرار بدهد جغرافیایان عرب بابل را قریه کوچکی مینامند ولی میگویند